

شرح واقعه «لن ترانی» در اندیشه عرفا

سید رضا حسینی اسحاق‌نیا^۱

حسین زحمتکش^۲

چکیده: واقعه «لن ترانی» یکی از رویدادهای کم‌بدیل تاریخ قدسی است که قرآن نیز در سوره مبارکه اعراف بدان اشاره کرده است. این جریان به نحوه ملاقات حضرت موسی (ع) با خداوند یکتا در طور سینا می‌پردازد. قرآن این داستان را تنها در دو آیه به کوتاهی مطرح کرده است، اما ذهن پرتلاش و جوال عرفای سوتهدل نتوانسته به سادگی از کنار آن بگذرد. تفسیر باطنی، رمزی و اشاری تنها دستاویز عرفا برای درک فحوای «لن ترانی» بود که به تبع، دامنه سخن به واژه‌پردازی، تشریح و تبیین مفاهیم اساسی عرفان اسلامی نیز کشیده شده است. آنچه در این نوشتار به اختصار بدان پرداخته می‌شود، گونه رویکرد عرفانی و اندیشه تأویل‌گرا و اشاره‌محور در جریان تفاسیر عرفانی و باطنی به این واقعه سترگ است که تاکنون در اوراق تاریخ پرتپش آموزه‌های تفسیری عرفانی، آبخور تعالیم و تفکرات بسیاری بوده است. میقات الهی، مکالمه خداوند یکتا و موسای نبی، لن ترانی، اندکاک جبل، صعق موسی و افاقه توبه او در فحوای این ماجرای شگرف مستور است.

واژگان کلیدی: میقات، رؤیت الهی، لن ترانی، اندکاک جبل، صعق، افاقه

E – mail: ندارد

۱. عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد پژوهشکده امام خمینی (س) و انقلاب اسلامی

E – mail: zahmatkesh.hosein@yahoo.com

پذیرش مقاله: ۱۳۹۰/۴/۱۵

دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۲/۶

مقدمه

فحوای واقعه «لن ترانی» در طول تاریخ پرفصل تفاسیر عرفانی از ابتدا تا کنون معرکه آرا و تأویلات بسیاری بوده و چشم اندازها و مناظر معنوی نابی را فراروی صاحبان خرد و اهل بصیرت گشوده است. خداوند متعال در آیه ۱۴۳ سوره اعراف، از این رویداد بی‌بدیل که به قول قشیری «العبد قتیل هذه القصة» (قشیری، بی‌تا، ج: ۱: ۵۶۶) برای بنده راستین خود رسول مصطفی (ص) پرده می‌گشاید و می‌فرماید: «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ» این آیه در ارتباطی نزدیک با آیه پیش‌از آن است: «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَّمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمَمٍ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلُقْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ».

در این نوشتار، به جریان «لن ترانی» از دیدگاه تفاسیر عرفانی و باطنی که نگاهی رمزی و اشاری به آیات کتاب وحی دارند، پرداخته‌ایم. در میان بزرگان عرفا کسانی که بیش از دیگران به تفسیر این واقعه اهتمام داشته و آن را دست‌مایه آموزه‌های اصیل عرفانی و شهودی خود قرار داده‌اند، ابو‌عبدالرحمن سلمی، امام قشیری، محیی‌الدین ابن عربی، نجم‌الدین دایه، سعیدالدین فرغانی، ابن عجیبه و امام خمینی می‌باشند که در لابه‌لای آثار خویش بدان اشارت‌ها کرده و مطابق با ذوق عرفانی خود از آن بهره‌ها برده‌اند. در این مقاله واقعه «لن ترانی» با توجه به آموزه‌های تفسیری عرفای مذکور مورد بحث، تأمل و تحقیق قرار می‌گیرد.

تأویل و تفسیر سلمی پیرامون آیه مذکور در *حقائق التفسیر* با بهره از اقوال امام صادق (ع) مطمح نظر قرار گرفته است. قشیری در *لطائف الاشارات* در باب آن سخن رانده و بیشتر آرای تفسیری ابن عربی نیز در *فتوحات مکیه*، *فصوص و تفسیر القرآن*^۱ آمده است. نجم‌الدین دایه، فرغانی و ابن‌عجیبه هم به‌ترتیب در *تأویلات نجمیه*، *مشارق الدراری و البحر الممدید* بدان

پرداخته‌اند. امام خمینی نیز رویکرد تفسیری خود را در ارتباط با این آیه در کتب *آداب الصلاة*، تعلیقه بر شرح فصوص و مصباح الانس، تفسیر سوره حمد، شرح دعای سحر، مصباح الهدایه و شرح حدیث جنود عقل و جهل بیان کرده است.

پیش از ورود به بحث، نگاهی اجمالی به حادثه «لن ترانی» تهی از فایده نیست. لن ترانی اشاره به واقعه‌ای دارد که در آن حضرت موسی^(ع) در طور سینا به دیدار خداوند رفت. چهل روز با او گفت‌وگو کرد. در پایان چهل روز موسی از شدت وجد و نهایت شوق از پروردگار عالمیان تقاضا کرد تا خودش را به او بنمایاند. موسی تصور کرد هر که را توفیق گفت‌وگو با حضرت ربوبی حاصل آید، چه بسا دیدار او نیز دور از دسترس نباشد. خداوند متعال پس از آنکه موسی چنین درخواستی را از وی کرد، فرمود: لن ترانی؛ یعنی هرگز مرا نخواهی دید، ولیکن او را ناامید نساخت؛ از این رو فرمود: به کوه طور بنگر، من در آن تجلی می‌کنم، اگر کوه توانست تاب بیاورد، تو هم می‌توانی مرا ببینی. پس از این سخن بود که خداوند قهار با صفت قهر و جلال خود بر کوه تجلی کرد. به روایت برخی مفسران، این تجلی کم‌تر از سر سوزنی بود.^۲ در این حال کوه مندک شد و موسی پس از دیدن این صحنه متوحش گردید و بیهوش بر زمین افتاد. اینکه خداوند کوه را برای تجلی و نشان‌دادن جلوه قدرت و عظمت خود انتخاب کرد، از آن‌رو بود که طبیعت وجودی کوه استوارتر و راسخ‌تر از موسی بود. حال با یک تجلی ذات ربوبی، کوه از پای می‌افتد، پس چه رسد به موسی. موسی پس از آنکه به هوش آمد، این مطلب را به درستی فهم کرد؛ از این‌رو متواضعانه به درگاه الهی استغفار نمود و پروردگار یکتا را به سبوحیت و قدوسیت ستود و نخستین کسی لقب گرفت که به فحواى لن ترانی ایمان آورد.

چو رسی به طور سینا ارنی نگفته بگذر
که نیرزد این تمنا به جواب لن ترانی
«ارنی» کسی بگوید که تو را ندیده باشد
تو که با منی همیشه دگر این چه لن ترانی

ابوعبدالرحمن سلمی

ابوعبدالرحمن سلمی صوفی و عارف بزرگ سده چهارم هجری صاحب کتاب *حقائق التفسیر* می‌باشد که بیشتر تفاسیر خود را پیرامون آیات قرآنی در قالب تأویل و تفسیر عرفانی و اشاری و از زبان امام جعفر صادق^(ع)، ابن عطا آدمی، ابوالحسین نوری و حلاج بیان نموده است.^۳ *حقائق التفسیر* در شرح و لَمَّا جاء موسی لمیقانتا، میقات موسی را مساوق با درخواست رؤیت خداوند از جانب او می‌داند. نوع نگاه این کتاب به کلمه ربه بسیار جالب است؛ ذات حق در جریان میقات از کنه نفسانیت و عبودیت موسی با او سخن گفت. موسی در پی این گفت‌وگو از خود غایب شد و از صفاتش فنا یافت. خداوند از حقایق معانی موسی با او گفت‌وگو کرد، پس موسی صفت موسوی را از لسان ربّ العالمین شنید. در اینجا به وجه تمایز حضرت موسی^(ع) و رسول الله^(ص) اشاره می‌شود؛ زیرا محمد^(ص) در مقام سدره المنتهی از زبان خداوند، صفت الوهی را شنید.^۴ و^۵

سلمی در ادامه می‌آورد:

قال ربّ أرنی أنظر إلیک قال جعفر: انبسط إلی ربه فی معنی رویته لأنه رأی خیال کلامه علی قلبه فبه انبسط إلیه. فقال له: لن ترانی أی لا تقدر أن ترانی لأنک أنت الفانی فكیف السبیل لفان إلی باق. ولكن انظر إلی الجبل فقال [جعفر]: وقع علی الجبل علم الاطلاع فصار دكًا متفرقا زال الجبل من ذکر اطلاع ربه و صعق موسی من رؤیة تدكدک الجبل، فكیف له برؤیة ربه عیانًا، معاينة رویتة الله لعبده و العبد فان و رویتة العبد لربه و العبد بربه باق. و قال: ثلاث من العبید إلی ربهم محال: التجلی و الوصلة و المعرفة؛ فلا عین تراه و لا قلب یصل إلیه و لا عقل یعرفه. لأن أصل المعرفة من الفطرة و أصل المواصله من المسافة و أصل المشاهدة من المباينة. قال جعفر فی قوله لن ترانی ولكن انظر إلی الجبل: اشغله بالجبل ثم تجلی و لولا ما كان من اشغاله بالجبل لمات موسی صعقا بلا إفاقة (سلمی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۲۹ - ۳۰)

بنابراین درخواست رؤیت خداوند از جانب موسی ناشی از بسط وجدان او در پی سخن گفتن ذات الوهی با او بود. اما از آنجاکه او فانی بود و خداوند باقی، وحی آمد که لن ترانی. به هر روی ذات اقدس اله به موسی فرمود: «انظر إلی الجبل». تا جبل از این واقعه اطلاع حاصل کرد، مندک شد و در پی آن نیز موسی بیهوش افتاد. این تازه مقدمه رؤیت بود تا چه رسد به رؤیت عیان خداوند که هیچ موجود فانی‌ای را تاب تحمل آن نیست؛ از این رو پروردگار یکتا موسی را به کوه مشغول کرد، سپس بر او تجلی فرمود و اگر این نبود، موسی هلاک می‌شد.

سبحانک تبت إلیک اشاره به آن دارد که هنگامی که موسی بر مبنای علم و عقل خود از خداوند متعال تقاضای رؤیت کرد، پس از تجلی او، به عجز خویش اعتراف نمود و از عقلش تبری جست و به خودش بازگشت و از علمش به خدا پناه برد و ایمان آورد که ذات اقدس باری تعالی قابل رؤیت نیست:

قال جعفر فی قوله سبحانک تبت إلیک قال: نزه ربه و اعترف إلیه بالعجز و تبرأ من عقله. تبت إلیک رجعت إلیک من نفسی و لا أمیل الی علمی. فالعلم ما علمتني و العقل ما اكرمتني به و أنا أول المؤمنین أنک لا تری فی الدنيا (سلمی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۳۰).

امام قشیری

امام ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن قشیری نیشابوری از اکابر عرفا و صوفیه سده پنجم هجری است که آثار گوناگونی در تشریح مبانی علم الهی و بیان مقامات سیر و سلوک به جامه تحریر درآورده است. بیشتر اندیشه تفسیری قشیری در دو کتاب *التیسیر فی التفسیر و لطائف الإشارات* آمده است. *لطائف الإشارات* در میان کتاب‌های او از جایگاه ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. آنچه در این نوشتار در تفسیر آیه مورد بحث به کار می‌آید، از همین کتاب است.

قشیری در تفسیر و لَمَّا جاء موسی تعبیر زیبایی دارد: «جاء موسی مجيء المشتاقين مجيء المهيمين، جاء موسی بلا موسی، جاء موسی و لم یبق من موسی شیء لموسی» (قشیری، بی‌تا:

۵۶۴). تحریر بیان قشیری این است که موسی در حالی به میقات آمد که اشتیاق و تحیر، سرپای او را فرا گرفته بود. موسی آمد بدون آنکه موسی باشد و چیزی از موسی در او باقی نبود. وی در ادامه با اشاره به اینکه موسی در میقات به لسان افتقار با خداوند سخن گفت (قشیری، بی تا: ۵۶۵)، می نویسد: غلبه وجد آن چنان بر موسی مستولی شد که او را به زبان آورد و خواست تا چهره خدا را فاش بنگرد؛ از این روست که گفته اند موسی هنگامی که خطاب الهی را شنید، در نهایت سکر و مستی بود و بدیهی است که بر مست حرجی نیست. این عبارت قشیری به نوعی توجیه گر شطحیات و طامات صوفیه نیز می باشد. او به نیکی از این معنا استفاده می کند که بندگان مخلص الهی در شوق وصل و خلجان محبت، قوه شاعره خود را در مسیر سلوک و وصول به کمال ذبح می کنند، «نطق ما نطق»؛ یعنی اختیار لسان خود را از کف می نهند. در این زمان است که حق جل و علا با نظر کرم خویش با آنان مواجه می شود و اسرار آنها را از ملال و اندوه مصون می دارد.^۶

پس خداوند درخواست موسی را این گونه رد می کند: «لن ترانی». قشیری در باب این سخن می نویسد: «و کذا قهر الأحاب» (قشیری، بی تا: ۵۶۶). او در ادامه می آورد:

فقابله بلن، فصار الرد موقفا علی موسی علیه السلام من الحق و من الخلق لیکون
موسی بلا موسی و یکون موسی صافیا عن کل نصیب لموسی من موسی (قشیری،
بی تا: ۵۶۴ و ۵۶۵).

تا موسی موسی است و تا موسی در موسی است، رؤیتی حاصل نمی شود. انظر إلى الجبل بلای شدیدی برای موسی بود؛ زیرا او از رؤیت منع گردید و درخواست وی به رؤیت جبل پاسخ داده شد و بلای شدیدتر آن است که خداوند متعال به جبل، نعمت تجلی عطا فرمود و جبل خدا را دید، ولی موسی ندید. آن گاه به موسی دستور داد که به جبل بنگرد و موسی چاره ای جز اطاعت فرمان رب نداشت. قشیری این معنا را با این عبارات تشریح می کند:

و يقال في قوله انظر إلى الجبل بلاء شديد لموسى؛ لأنه نفى عن رؤية مقصوده و منى برؤية الجبل ولو أذن له أن يغمض جفنه فلا ينظر إلى شيء بعد ما بقى عن مراده من رؤيته لكان الأمر أسهل عليه ولكنه قال له: لن تراني ولكن انظر إلى الجبل. ثم أشد من ذلك أنه أعطى الجبل التجلي فالجبل رآه و موسى لم يره، ثم أمر موسى بالنظر إلى الجبل الذي قدم عليه في هذا السؤال، و هذا والله لصعب شديد. ولكن موسى لم ينازع و لم يقل أنا أريد النظر إليك فإذا لم أرك لا أنظر إلى غيرك، بل قال: لا أرفع بصري عما أمرتني بأن أنظر إليه (قشيري، بی تا: ۵۶۷).

قشیری در عظمت قول «ولكن انظر إلى الجبل فإن استقر مكانه فسوف تراني»، به این نکته نیز اشاره می‌کند که بلایی که با این گفته خداوند بر سر موسی فرود آمد، بزرگ‌تر و دردآورتر از سخن لن ترانی بود؛ زیرا اولی صریح در رد بود و بدیهی است که یأس، سرای آرامش و راحتی است؛ زیرا در آن خبری از بیم و امید نیست، اما دومی طمع موسی را بیشتر کرد، لکن زمانی که حضرت ربّ بر جبل تجلی فرمود، به یک‌باره فرو ریخت و این چنین است قهر و غضب احباب.^۷

پس از اندک‌کاک جبل، خرّ موسی صعقا، موسی بیهوش شد. روح موسی پس از صعق، حقایق احدیت را شهود کرد که این برای او بهتر از بقای مقام خلقی بود. پس از آنکه معالم موسی در موسی از میان رفت، حق در او زنده شد و البته این برای او سرچشمه خیر بود.^۸

قشیری در شرح تبت إليك می‌نویسد:

لما ردّ موسى إلى حال الصحو و أفاق، رجع إلى رأس الأمر فقال: تبت إليك يعني: إن لم تكن الرؤية هي غاية المرتبة فلا أقل من التوبة، فقبله تعالى لسمو همته إلى الرتبة العلية؛ هذه إناخة بعقوة العبودية (قشیری، بی تا: ۵۶۷).

یعنی: آن‌سان که موسی از صعق، افاقه یافت، به اصل خود بازگشت و توبه کرد و خداوند کریم نیز به سبب معراج همت وی به مرتبه‌ای متعالی، توبه او را پذیرفت. موسی در این مرحله به

عبودیت رسید. قشیری در ادامه بحث در مقام درس آموزی سالکان طریق و برگرفتن نکات سره و ناب از جریان شگفت‌انگیز ملاقات موسی با پروردگار توصیه می‌کند:

شرط الإنصاف ألا تبرح محل الخدمة وإن حیل بینک و بین وجود القرية؛ لأن القرية حظّ نفسك و الخدمة حقّ ربک و هی تتمّ بالألا تكون بحظّ نفسك (قشیری، بی تا: ۵۶۷).

محبی‌الدین ابن عربی

محبی‌الدین ابن عربی تأویل و تفسیر این آیه را با توجه به آیه پیش‌از آن بررسی می‌کند که مضمون آن ملاقات موسی با خداوند در کوه مقدس سیناست. براساس آیه و *وَأَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ* این ملاقات در ابتدا قرار بود ظرف سی روز انجام شود، ولی درنهایت تا چهل روز ادامه پیدا کرد. ارتباط معنایی این آیه با آیه مورد نظر در ادامه بحث در نوع نگاه تأویلی ابن عربی بیان خواهد شد. اما آنچه در سیر آغازین این جریان اهمیت دارد، آن است که موسی خواهان رؤیت خداوند بود نه مشاهده او. به‌زعم ابن عربی رؤیت با مشاهده متفاوت است. موسی نمی‌خواست خدا را مشاهده کند؛ زیرا این امر تا پیش‌از آن نیز برای او حاصل بود. ذات ربوبی از انبیای الهی و حتی از اولیا غایب نیست. او در قلب همه آن‌هایی که عارف حال او هستند، مشهود است.^۹ از این باب است که حضرت علی (ع) می‌فرماید: «مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ. قَالَ: وَ كَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: وَ يَكْفَى لَكَ لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱: ۹۸). بنابراین آنچه منظور نظر موسی در میقات الهی بود، رؤیت خداوند بود نه مشاهده او؛ از این رو در فتوحات می‌نویسد:

فرقنا بین الرؤیة و المشاهدة و قلنا فی المشاهدة إنها شهود الشاهد الذی فی القلب من الحق و هو الذی قید بالعلامة و الرؤیة لیست كذلك و لهذا قال موسی ربّ أرنی أنظر إلیک و ما قال أشهدنی فإنه مشهود له ما غاب عنه و کیف یغیب عن الأنبياء و لیس یغیب عن الأولیاء العارفين به (ابن عربی، بی تا، ج ۲: ۴۹۵).

این در حالی است که رؤیت خداوند مطابق با مفهوم لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ (انعام: ۱۰۳) امکان‌پذیر نیست. براساس آموزه‌های عرفانی، ذات باری تعالی تنها برای خودش مشهود است؛ به این معنا که غیر خدا نمی‌تواند خدا را ببیند، مگر در پس پرده حجاب. آقا محمدرضا قمش‌ای که یکی از حکمای اربعه پس از عصر صدرالمتألهین و ملا علی نوری است، با عنایت به کنه و لکن انظر إلى الجبل و با الهام از تعالیم ابن‌عربی، در تعلیقه‌اش بر فصّ شیشی فصوص می‌نویسد:

بمتمنع أن يشاهدني غیری و برانی سواء بظهور نفس ذاتی و جلاء عین هویتی له بلا حجاب و لکن انظر إلى الجبل لتتنظر إلىّ و ترانی من وراء حجاب التجلی و این کان التجلی یفنیک فأنا أبقیتک (قمش‌ای، ۱۳۷۸: ۱۹۳).

بر همین اساس محیی‌الدین در فتوحات آورده است: «البصر من العبد هوية الحق فعینک غطاء علی بصر الحق فبصر الحق أدرك الحق و رآه لا أنت» (ابن‌عربی، بی‌تا، ج ۴: ۲). حال این پرسش مطرح می‌گردد که چرا موسی از خداوند متعال درخواست می‌کند تا او را با چشم ظاهر بنگرد؟ ابن‌عربی به این پرسش این‌گونه پاسخ می‌دهد که تکلم خداوند با موسی در سرزمین مقدس طوی براساس آیات الهی: «فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى * إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِي الْمُقَدَّسِ طُورِي * وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى *» (طه: ۱۱-۱۳) او را به طمع انداخت و از مدخلی غیر از امر الهی که بر او وحی می‌شد، زبان به درخواست رؤیت ذات الوهی گشود (ابن‌عربی، بی‌تا، ج ۳: ۱۱۶).

اسماعیل حقی عارف بزرگ سده دوازدهم هجری در روح‌البیان که تفسیری عرفانی است، با تأکید بر قاعده عرفانی «لذة النظر أحلى من لذة الخبر» نزدیک به سخن ابن‌عربی می‌نویسد:
لَمَّا سَمِعَ مُوسَى كَلَامَ رَبِّهِ غَلَبَ عَلَيْهِ الشَّوْقُ إِلَى رُؤْيَيْهِ وَقَالَ: هَذِهِ لَذَةُ الْخَبْرِ فَكَيْفَ لَذَةُ النَّظَرِ مَعَ أَنَّ الْكُلَّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ وَ شَاكِلَةُ الْبَشَرِ وَ فَطْرَتُهُ عَلَى طَلَبِ الْعُلُوِّ وَ

الترقی إذا ظفر بشيء طلب ما هو أعلى منه ولا أعلى من تجلی الجمال و فیض
الوصول فسأل الرؤیة (حقی بروسوی، بی تا، ج ۳: ۲۳۱).

یعنی: آن سان که موسی کلام پروردگارش را شنید، شوق رؤیت الهی بر او غلبه یافت و با خود گفت: این لذتی است که از شنیدن سخن او برای من حاصل شده است، پس لذت دیدنش چگونه تواند بود؟ چنین تمنایی برخاسته از شاکله و طینت بشر است که همواره زیادی را طلب می کند و به آنچه خود دارد، قانع نیست و چه چیزی بهتر از تجلی جمال الوهی و فیض وصال؛ از این رو بود که به ناگاه از خداوند رؤیتش را درخواست کرد.

پس از ذکر این مقدمه به اصل بحث یعنی تفسیر و تأویل عرفانی آیه از منظر محیی الدین ابن عربی بازمی گردیم. وی در تفسیر این آیه با ملاحظه گونه ارتباط آن با آیه پیشین می گوید:

و واعدنا موسی ثلاثین لیلة قیل: أمره بصوم ثلاثین فلما أتم أنکر خلوف فمه،
فتسوك فعاتبه الله على ذلك و أمره بزيادة عشر، و قیل: أمره بأن يتقرب إليه بما
تقرب به فی الثلاثین، و أنزل إليه التوراة فی العشر الأخير تامة الأربعین. فالأول:
إشارة إلى أنه خالص عن حجاب الأفعال و الصفات و الذات فی الثلاثین لكن بقى منه
بقية ما خالص عن وجودها و استعمال السواك إشارة إلى ظهور تلك البقية عند قوله:
رب أرني أنظر إليك و الثاني: إشارة إلى أنه بلغ الشهود الذاتی التام فی الثلاثین
بالسلوك إلى الله و لم يبق منه بقية، بل فنی بالكلية. و تم فی العشر الأخير سلوكه
فی الله حتى رزق البقاء بالله بعد الفناء بالإفاقة (ابن عربی، ۱۴۲۲، ج ۱: ۲۴۰).

فحوای سخن ابن عربی این است که در باب ثلاثین لیلة و أتمناها بعشر دو قول وجود دارد: قول اول آنکه خداوند موسی را امر فرمود تا سی روز روزه بگیرد، اما زمانی که سی روز به پایان رسید، موسی از بوی بد دهانش به انزجار افتاد؛ از این رو مسواک زد. خداوند او را بر این کار عتاب فرمود و فرمان داد تا ده روز دیگر نیز روزه بگیرد. قول دوم ناظر بر این مطلب است که خداوند به موسی امر کرد تا به واسطه آنچه در آن سی روز تقرب جسته بود، به او

تقرب حاصل کند و پروردگار تورات را در ده روز پایانی آن چهل روز بر موسی نازل نمود. قول نخست مشعر بر آن است که موسی در سی روز از حجاب افعال، صفات و ذات خالص گردید، لکن مقداری از وجود آن‌ها در او باقی ماند و استفاده از مسواک هم به ظهور همین باقی مانده اشاره دارد. اساس قول دوم بر آن است که موسی در سی روز به واسطه سلوک الی الله به شهود ذاتی کامل رسید و چیزی از افعال، صفات و ذات در او باقی نماند، بلکه به طور کلی فنا یافت و در ده روز بعد، سلوک فی الله برای او حاصل گردید تا آنکه پس از فنا به واسطه افاقه و حصول هشیاری به بقاء بالله رسید.

ابن عربی بر این اساس، قول ربّ أرنی أنظر إلیک را ناظر بر تجربه الوهی موسی در پایان سی روز و قول سبحانک تبت إلیک و أنا اول المؤمنین را شاهد بر تجربه الوهی او در پایان ده روز دیگر می‌داند. پس از اتمام سی روز، هیجان و شتابی وصف‌ناپذیر که برآمده از نهایت شوق به شهود ذات در مقام فنای صفات به‌رغم باقی ماندن مقداری از نفسانیت وجود بود، بر موسی مستولی شد.^{۱۰}

منظور از لن ترانی استحالة إثنینیت و ما و منی و بقای ائیت و وجود در مقام مشاهده می‌باشد: «لن ترانی إشارة إلى استحالة الإثنینية و بقاء الإنیة فی مقام المشاهدة» (ابن عربی، ۱۴۲۲، ج ۱: ۲۴۰). جبل یعنی جبل وجود؛ به معنای نفسانیت وجود (ابن عربی، ۱۴۲۲، ج ۱: ۲۴۰) از این رو در فتوحات می‌گوید: «دکّ جبل موسی فصعق و هو أعظم من البهت» (ابن عربی، بی تا، ج ۴: ۶۳) و در جایی دیگر از آن به حجاب موسی تعبیر می‌کند که متلاشی شدن آن، زمینه رستگاری او را فراهم آورد: «لَمَّا تجلی الرب للجبل تدکدک الجبل و هو حجاب موسی... فلاح له عند تدکدک الجبل» (ابن عربی، بی تا، ج ۲: ۷۸). از فاین استقرّ مکانه فسوف ترانی این طور فهمیده می‌شود که خداوند متعال رؤیت خود را به امری محال معلق ساخته است. بنابراین فحوای خطاب آن بر عدم امکان رؤیت خدا دلالت دارد: «فاین استقرّ مکانه أمکنت رؤیتک إیای و ذلک من باب التعلیق بالمحال» (ابن عربی، ۱۴۲۲، ج ۱: ۲۴۰).

ابن عربی در فتوحات مکیه در باب فلماً تجلی ربه للجبل جعله دكاً می گوید: خداوند متعال موسی را از اوج شموخ و علائیت به حضيض خشوع و اندکاک منتقل کرد. در حدیث صحیح نبوی (ص) آمده است که خداوند چنانچه بر چیزی تجلی کند، آن چیز خدا را خاشع می شود. پس خداوند همواره در تجلی است؛ زیرا ما همواره تغییرات را در ظواهر و بطون، غیب و شهادت و محسوس و معقول مشاهده می کنیم. شأن ذات اقدس اله، تجلی و شأن موجودات، به واسطه انتقال از حالی به حال دیگر در تغییر است. برخی متوجه این انتقال می شوند و بعضی دیگر نه. هر کس آن را دریابد، خداوند را در همه حال عبادت می کند و هر کس در نیابد، در هر حالی او را منکر می شود.^{۱۱}

از این سخن ابن عربی دانسته می شود که خداوند پیوسته در حال تجلی است. جهان ممکنات معرکه همیشهگی تجلیات و تعینات الهی است؛ «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (بقره: ۱۱۷). اصل در عالم کائنات، نوآوری و فیض مدام است و پروردگار یکتا بدیع السماوات و الأرض می باشد. بنابراین تجلی خداوند بر جبل، چیز جدیدی نبود؛ زیرا به فرموده قرآن کریم: «وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ» (نمل: ۸۸). براساس آموزه های ابن عربی خداوند تنها بر موسی تجلی نکرد، بلکه تجلی او بر همگان روا بوده و هست:

لیس موسی وحده هو الذی تجلی له الحق فی صورة مطلوبه، فإن الحق یتجلی لكل منّا فی صورة ما یحب و صورة الحب هی صورة الإعتقاد فهو یتجلی فی صور الإعتقاد و یعبد فیها أو یحب فیها لأن الحبّ هو أساس العبادة و المطلوب لذاته عند الجمیع (ابن عربی، ۱۳۷۰: ۳۱۶).

بنابراین در جریان تجلی ذات ربوبی بر جبل، مسئله فقط این بود که موسی تا پیش از اندکاک جبل به مقام شهود نرسیده بود.

ابن عربی در باب چهل و چهارم فتوحات با استنباط از آیه فلما تجلی ربه للجبل جعله دكا و خرّ موسى صعقا بآی را تحت عنوان «تجلی الرب و تدكك جبل القلب» گشوده و با عبارت «جبل القلب» نکته‌ای را که در بحث پیشین پیرامون انظر إلى الجبل نموده شد، استفاده کرده است. وی در این باب با اشاره به تغییر حالات روحی و ظاهری پیامبر اکرم (ص) پس از مشاهده جبرئیل و دریافت وحی خاطر نشان می‌کند: «ذلک من تجلی ملک فکیف به بتجلی ملک» (ابن عربی، بی تا، ج ۱: ۲۴۸). منظور از «ملک» نخست، جبرئیل و مراد از «ملک» دوم، ذات باری تعالی می‌باشد. به زعم وی تجلی خداوند بر جبل، در واقع تجلی جلال جمال حضرت الوهیت بر قلب موسی بود که به او «هیبت» عطا کرد. این تجلی او را متلاشی کرد، ولی معدوم نکرد (ابن عربی، بی تا، ج ۲: ۵۴۰).

مؤیدالدین جندی در شرح فصّ موسوی فصوص با توجه به آموزه‌های ابن عربی در تأویل جعله دكا و خرّ موسى صعقا می‌نویسد: «إندکّ ظهور تعینّه من طور أنانیته و فنی و خرّ صعقا» (جندی، بی تا: ۷۰۳).

جعله دكا یعنی خداوند جبل وجود موسی را آن گونه متلاشی کرد که اصلاً وجودی برای او نماند و خرّ موسى صعقا فلما أفاق قال سبحانه، پس به طور کلی از درجه وجود نفسانی فانی شد و به واسطه وجود حقانی که موهبتی از جانب ذات اله برای او بود، به بقاء بالله رسید و شأن او را فراتر از آن یافت که با قوای مدرکه نفسانی دیده شود. در اینجا بود که از گناه وجود نفسانی باقی مانده در خود توبه کرد و در ردیف نخست صفوف مراتب ارواح الهیه جای گرفت و به مقام اهل وحدت و مقام اصطفاء محض نائل آمد.^{۱۱} اینکه موسی توبه کرد و گفت: سبحانه تبت إلیک به این معناست که به حالتی بازگشتم که دیگر در آن حالت از تو درخواست رؤیت نمی‌کنم (ابن عربی، بی تا، ج ۴: ۳۰۰).

ابن عربی پیرامون أنا اول المؤمنین از قول موسی خطاب به خداوند متعال می‌آورد که من نخستین کسی هستم که به فرموده تو لن ترانی ایمان آورده‌ام و تمایز آشکاری را که میان مرتبه

ایمان و مرتبه علم وجود دارد، در فحوای کلام خود روشن می‌سازد؛ عبارت محیی‌الدین این است:

وَأَنَا أَوْلُ الْمُؤْمِنِينَ يَقُولُكَ لَنْ تَرَانِي فَإِنَّكَ مَا قَلْتِ ذَلِكَ إِلَّا لِي وَهُوَ خَيْرٌ فَلِذَلِكَ
أَلْحَقَهُ بِالْإِيمَانِ لَا بِالْعِلْمِ وَ لَوْلَا مَا أَرَادَ الْإِيمَانَ بِقَوْلِهِ لَنْ تَرَانِي مَا صَحَّتِ الْأَوْلِيَّةُ فَإِنَّ
الْمُؤْمِنِينَ كَانُوا قَبْلَهُ وَ لَكِنْ بَهَذِهِ الْكَلِمَةِ لَمْ يَكُنْ (ابن عربی، بی‌تا، ج ۴: ۶۳).

و در جایی دیگر می‌گوید: «أَيُّ الْمَصْدُقِينَ يَقُولُكَ لَنْ تَرَانِي» (ابن عربی، بی‌تا، ج ۴: ۳۰۰).
به‌زعم ابن عربی صعق و بیهوشی موسی مانند اندکاک جبل بود، با این تفاوت که جبل پس
از اندکاک دیگر جبل نشد، ولی موسی پس از صعق، بهبود یافت و تقریبش به ذات الوهیت
افزون‌تر شد و به مقام بقا رسید؛ این به سبب اختلاف موسی و جبل در استعداد ذاتی‌شان بود. او
در فتوحات می‌گوید:

كَانَ الصَّعْقُ لِمُوسَى مِثْلَ الدَّكِّ لِلْجِبِلِّ لِاخْتِلَافِ الاسْتِعْدَادِ إِذْ لَيْسَ لِلْجِبِلِّ رُوحٌ بِمِسْكَ
عَلَيْهِ صُورَتُهُ فَرَالَ عَنِ الْجِبِلِّ اسْمَ الْجِبِلِّ وَ لَمْ يَزَلْ عَنِ مُوسَى بِالصَّعْقِ اسْمَ مُوسَى وَ لَا
اسْمَ الْإِنْسَانِ فَأَفَاقَ مُوسَى وَ لَمْ يَرْجِعِ الْجِبِلُّ جِبِلًّا بَعْدَ دَكِّهِ (ابن عربی، بی‌تا، ج ۲: ۵۴۰).
و به تعبیر دیگر: «رَجَعَ مُوسَى مُوسَى وَ مَا رَجَعَ الْجِبِلُّ جِبِلًّا» (ابن عربی، بی‌تا، ج ۳: ۱۱۶).

شیخ نجم‌الدین دایه

شیخ نجم‌الدین رازی معروف به دایه از صوفیه و عرفای بزرگ سده هفتم هجری در التَّأْوِيلَاتِ
النَّجْمِيَّةِ فِي التَّفْسِيرِ الْإِشَارِيِّ الصَّوْفِيِّ^{۱۳} در تفسیر آیه مزبور می‌نویسد: آن‌سان که برای موسی،
میقات الهی حاصل شد و از تمامی انعام و لذات تکلم به خداوند بهره یافت، در پی تسلط شوق
و محبت بر او زبان به درازا گشود و از ذات حق جلّ جلاله تقاضای رؤیت کرد. از جانب
پروردگار ندا آمد که تو هنوز غرق در دریای اثنیت و حجاب‌های انانیتی، پس نمی‌توانی مرا
بینی مگر با چشم خودم. لکن به جبل انانیت خود نگاه کن، اگر پس از تجلی من در جای
خودش ثابت ماند، تو هم می‌توانی با چشم انانیت خود مرا بنگری. پس از این تجلی بود که

انانیت موسی مندک شد و صعق بر او غلبه کرد، بدون آنکه انانیتی در او باقی بماند. در این زمان، قلب به مدد موسی آمد و او را بهبودی عطا نمود. پس از آنکه از حجاب انانیت گذر کرد، بدون هویت موسوی گشت و خدا را تسبیح گفت و از هویت خود به هویت او پناه برده و استغفار نمود و به رؤیت‌ناپذیری ذات حق اذعان کرد.^{۱۴}

سعیدالدین فرغانی

سعیدالدین فرغانی، عارف اندیشه‌ورز و محقق سده هفتم هجری در کتاب ارزشمند مشارق الدراری که شرح قصیده تائیه ابن فارض از بزرگان عرفای هم‌عصرش می‌باشد و به زبان پارسی است. وی در شرح یک بیت از تائیه کبری، به مناسبت، نقبی هم به تفسیر بخش‌هایی از آیه لن ترانی می‌زند که در این نوشتار اشاره‌ای کوتاه بدان می‌کنیم.^{۱۵}

ابن فارض در قصیده شیوای خود که افزون بر «تائیه کبری» به نام‌های «نظم السلوک» و «نظم الدر» نیز مشتهر است و اصولاً معراج نامه اوست، می‌سراید:

و فی صعق دگی الحسّ خرت إفاقة لی النفس قبل التوبة الموسویة

فرغانی در شرح این بیت که به ماجرای صعق و توبه موسوی می‌پردازد، می‌نویسد:

تقدیره: و فی حال صعقی، آی غیبیتی الحاصلة من جعلی للحس، آی الجبل دگا، آی منکسرا جذاذا خرت لی نفس، آی وقعت مغمی علیها قبل توبتها حالة الفاقه فی صورتها الموسویة؛ یعنی آنچه در قرآن عزیز آمده است: فلما تجلی ربّه للجبل جعله دگا و خرّ موسی صعقا فلما أفاق قال سبحانک تبت إلیک (فرغانی، ۱۳۷۹: ۵۱۱).

سپس در ادامه از قول پروردگار عزوجل می‌نگارد:

حال من بود که بر کوه که صورتی از صور حسی من بود، هم از حیثیت حضرت اطلاق خودم تجلی کردم و آن صورت جبلی خودم را خرد و پاره کردم و از هیبت آن پاره‌شدن کوه هم من در صورت موسوی خودم بیهوش شدم و نفس و صورت موسوی من در آن بیهوشی که از هیبت پاره‌شدن صورت جبلی من واقع شده بود،

بیفتاد و پس از آن چون این صورت موسوی من به هوش باز آمد و هشیاری یافت، از آن گستاخی طلب رؤیت، توبه کرد. پس آن بیهوش افتادن صورت موسوی من، پیش از حالت افاق و توبه او در آن حال واقع بود. پس مرا این علم محقق که ظاهر به همه مظاهر منم و مظاهر عین ظاهر است و این وحدت ذات من جامع این همه مظاهر و ظاهر و باطن ایشان است (فرغانی، ۱۳۷۹: ۵۱۱ و ۵۱۲).

ابن عجیبه

ابن عجیبه، مفسر عظیم الشان سده سیزدهم هجری و صاحب کتاب البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید^{۱۶} در تفسیر آیه لن ترانی به نکات نابی اشاره می کند. او یک جا در تأویل فلما تجلی ربّه للجبل، آن را اشاره به این می داند که به واقع خداوند متعال در جریان تجلی خود بر جبل، اسرار معانی ازلی را بر موسی ظاهر کرد: «فلما تجلی ربّه للجبل ای: أظهر له شیئا من أنوار الربوبیة التي هی أسرار المعانی الأزلیة» (ابن عجیبه، ۱۴۱۹، ج ۲: ۲۵۷). در جایی دیگر از همین کتاب می نویسد: پروردگار یکتا در جبل عقل تجلی فرمود؛ بدان سان که نور آن به واسطه نور خورشید معرفت در صفات الهی محو گردید و وجود موسی در وجود خداوند فانی شد. زمانی که بهبود یافت و به وادی بقا بازگشت، در محضر ربوبی به عبودیت و ادب تمسک نمود و از رؤیت جبل حس پیش از شهود نور معنا توبه کرد. موسی در پی این حادثه، نخستین کسی بود که ایمان آورد. آن نور المعانی خلف رداء الأوانی، لا یدرک إلا بعد الصعقة، عقل مادی حجاب شهود نور معانی است. تا پای عقل در میان باشد، شهود رخ نمی دهد. این تحفه عطایی است که تنها به بی عقلی و بیهوشی عطیه داده می شود.^{۱۷}

امام خمینی

امام جزء مفسرانی است که قرآن را از منظر عرفان می نگرند؛ زیرا از دیدگاه او قرآن کریم «تنها کتاب سلوک الی الله و یکتا کتاب تهذیب نفوس و آداب و سنن الهیة» (امام خمینی، ۱۳۷۰: ۱۹۴) و «وسیله رابطه بین خالق و خلق و عروة الوثقی و حبل المتین تمسک به عز ربوبیت» (امام خمینی،

۱۳۷۰: ۱۹۴) است. از این منظر مقصود از تفسیر باید «بیان تعالیم و دستورات عرفانی و اخلاقی و بیان کیفیت ربط مخلوق به خالق و بیان هجرت از دار الغرور به دار السرور و الخلود باشد، به طوری که در این کتاب شریف به ودیعت گذاشته شده است» (امام خمینی، ۱۳۷۰: ۱۹۴). در این مسیر است که امام از بهره «ذوق عرفانی» در درک اسرار معارف قرآن سخن می گوید:

چه بسا مسائل عرفانی که در قرآن... مسائل عرفانی هست که اشخاص، فلاسفه، عرفا تا حدودی ممکن است ادراک کنند، بفهمند عناوین را، لکن آن ذوق عرفانی چون حاصل نشده است، نمی توانند وجدان کنند (امام خمینی، بی تا، ج ۱۷: ۴۵۷).

دیدگاه کلی امام خمینی درباره تفسیر و تأویل عرفانی و فحص و غور در بطون کلام الهی در کتاب شرح دعای سحر آمده است. به زعم امام خمینی کتاب تکوینی الهی و قرآن ناطق ربانی از عالم غیب و خزانه مکنون الهی برای حمل کتاب تدوینی و قرآن مکتوب، نزول اجلال نموده اند تا نفوس خلاق را از زندان طبیعت و از دیار ظلمت و تاریکی نجات داده و به موطن اصلی خود بازگردانند. در واقع امر، کتاب وحی هفت یا هفتاد بطن دارد که تنها اولیای مرضی حامل آن هستند و جز خداوند متعال و راسخان در علم نسبت به آن آگاه نیستند. فهم آن تنها برای کسانی میسر است که از اخلاق رذیله و احداث معنوی پالوده گردیده و به فضایل علمی و عملی آراسته شده باشند. باید توجه داشت که قرآن عزیز تنها همین پوسته و ظاهر آن نیست، بلکه باید پا را فراتر نهاد و به عمق و بطن آن به اندازه طاقت بشری راه یافت.^{۱۸}

امام برداشت و تأویل خود را پیرامون آیه «لن ترانی» در برخی کتب عرفانی و تفسیری خویش مطرح نموده است که صبغه عرفانی آن بسیار چشم نواز است. ایشان در تفسیر این آیه توجه بسیاری به این بخش از دعای شریف سمات دارد که می فرماید: «و بنور وجهک الذی تجلیت به للجبل فجعلته دکا و خر موسی صعقا و بمجدک الذی ظهر علی طور سینا فکلمت به عبدک و رسولک موسی بن عمران علیه السلام و بطلعتک فی ساعیر و ظهورک فی جبل فاران».

از نگاه امام لَمَّا جاء موسى لميقاتنا و كلمه ربّه به معنای آن است که

موسی بعد از اینکه تحت ربوبیت حق تعالی واقع شد و از این منازل گذشت، آن وقت عرض کرد: *أرني أنظر إليك*؛ به من خودت را ارائه بده. ارائه بده؛ یعنی من با چشم بینم. اینکه از یک نبی بزرگی صادر نمی‌شود؛ آن نحو ارائه و آن نحو رؤیتی که مناسب با مرئی و رائی که دست ما به آن نمی‌رسد. در عین حالی که به آنجا رسیده بود که متکلم بود، با خدا تکلم می‌کرد: *ربّ أرني أنظر إليك* (امام خمینی، ۱۳۷۵: ۱۳۷).

پس از آنکه موسی چنین درخواستی از ذات ربوبی کرد، جواب آمد که *لن تراني* به این معنا که:

ای موسی! تا در حجاب موسوی و احتجاب خودی هستی، امکان مشاهده نیست. مشاهده جمال جمیل برای کسی است که از خود بیرون رود و چون از خود بیرون رفت، به چشم حق بیند، و چشم حق بین خواهد بود (امام خمینی، ۱۳۷۰: ۳۳۶).

بنابراین:

لن تراني یعنی محتملاً تا موسی هستی، رؤیت نمی‌شود، تا تو هستی نمی‌شود. *لکن مأیوسش نکرد، ارجاعش کرد به اینکه انظر إلى الجبل. این «جبل» چیست؟ این جلی که تجلی حق بر موسی نمی‌شود و بر آن می‌شود، این «جبل طور» است... ولکن انظر إلى الجبل، وعده ملاقات است؛ نمی‌بینی ولکن انظر إلى الجبل فإن استقرّ مكانه فسوف تراني. محتمل است که استقرّ علی مكانه، مراد این جبل باشد. این جبل محتمل است که همان انانیت نفس موسی بوده که باز بقایا داشته است* (امام خمینی، ۱۳۷۵: ۱۳۷).

شیخ محمود شبستری در گلشن راز پیرامون این معنا، زیبا می‌سراید:

تو را تا کوه هستی پیش باقی است صدای لفظ «أرني» «لن تراني» است
حقیقت کهربا ذات تو کاه است اگر کوه «تویی» نبود چه راه است

تجلی گر رسد بر کوه هستی شود چون خاک ره هستی ز پستی
از دیدگاه امام تا انانیت نفس بر آدمی مستولی است، انسان شایستگی آن را ندارد که ظرف
تجلی الهی قرار گیرد. بقایای نفس باید از میان برود تا انسان در وادی مقدس که جایگاه
مخلصان و مقدسان است، قدم گذارد. از این رو توصیه می‌کند:

تا خلع نعلین حبّ جاه و شرف و زن و فرزند نشود و القاء عصای اعتماد و توجه به
غیر از یمین نگردهد، به وادی مقدس که جایگاه مخلصان و منزلگاه مقدسان است،
قدم نتوان گذاشت. اگر سالک به حقایق اخلاص در این وادی قدم زد و پشت پا به
کثرات و دنیا که خیال اندر خیال است، زد، اگر بقایایی از انانیت مانده باشد، از عالم
غیب از او دستگیری شود و به تجلیات الهیه، جبل اتّیت او مندک شود و حال صعق و
فنا برای او دست دهد (امام خمینی، ۱۳۷۰: ۲۵۳ و ۱۳۷۵: ۳۱).

و نیز:

بر سالک الی‌الله لازم است که در وقت تطهیر خود را از ارجاس صوریه، از امهات
رذائل و ارجاس باطنیه شیطانیه تطهیر کند و با آب رحمت حق و ارتیاض شرعی،
مدینه فاصله را شست و شو دهد و تصفیه قلب که محل تجلی حق است، نماید و خلع
نعلین حبّ جاه و شرف نماید تا لایق دخول در وادی مقدس ایمن گردد و قابل
تجلی رب شود. و تا تطهیر از ارجاس خبیثه حاصل نیاید، تطهیر از احداث ممکن
نشود؛ زیرا که تطهیر ظاهر، مقدمه تطهیر باطن است. تا تقوای تامّ ملکی دنیایی بر
وفق دستور شریعت مطهره حاصل نشود، تقوای قلبی رخ ندهد و تا تقوای قلبی از
اموری که شمرده شد، حاصل نشود، تقوای روحی سّری حقیقی پیدا نشود. و تمام
مراتب تقوا مقدمه این مرتبه است که آن، ترک غیر حق است. تا سالک را بقایایی از
انانیت است، تجلی حق بر سر او نگردهد. بلی، گاهی شود که به مقتضای سبق رحمت
و غلبه جنبه بلی‌اللّهی، دستگیری غیبی از سالک شود و با جذبّه الهیه، بقایایی اگر از
انیت مانده، بسوزد. و شاید در کیفیت تجلی حق برای جبل و مندک نمودن آن و
صعق حضرت موسی اشارتی به آنچه ذکر شد، باشد (امام خمینی، ۱۳۷۰: ۷۸).

امام در تفسیر فلماً تجلّی ربه للجبل جعله دكاً می فرماید: «با همان تجلی، جبل را دكّ کرد، اوضاع انانیت را به هم زد و موسی به مقام موت رسید: خرّ موسی صعقا» (امام خمینی، ۱۳۷۵: ۱۳۷).
در این مسیر بود که پس از صعق برای موسی مرگ اختیاری حاصل شد (امام خمینی، بی تا، ج ۱۳: ۵۱۵) و او به مقام وحدت تامّه و مالکیت عظمی نایل آمد:

هذا حکم من غلب علیه سلطان الوحدة و تجلّی الحق بالتهر علی جبل اِنّیته و جعله دكاً و ظهر علیه بالوحدة التامة و المالكیة العظمی (امام خمینی، ۱۳۷۶: ۶۶).

این مقام مقدس توحید و جلوّه ربوبی بود که جبل نفس موسی را متلاشی کرد و خورشید وحدت را برای او نمایان ساخت؛ آن گونه که امام می نویسد:

هر چه جلوّه نور توحید زیاد شود، جبل خودخواهی و خودبینی و انانیت و انیت بیشتر مندک و از هم ریخته تر شود، تا آنجا که به جلوّه تامّ ربّ الانسان، جبل به کلی مندکّ شود و صعق کلی حاصل آید: فلماً تجلّی ربه للجبل جعله دكاً و خرّ موسی صعقا (امام خمینی، ۱۳۷۷: ۲۰۵).

امام خمینی معتقد است که موسی در نتیجه اندکاک جبل نفسانیت و انانیت خود و عارض شدن صعق بر او، به مقام «هیمنان» رسید که عبارت از خوف و حیرت مفرط است که از شهود جلال جمال ربوبی و تجلی اسمای الهی ناشی می گردد (امام خمینی، ۱۴۱۰: ۱۰۹). همان طور که به روایت جعله دكاً و خرّ موسی صعقا، متلاشی شدن جبل و بیهوش گردیدن موسی به جلال و قهر خداوند باز می گردد، افاقه او نیز پس از صعق و اندکاک که در فحوای فلماً أفاق مستور است، در نتیجه جمال و نظر لطف و رحمت ذات اقدس اله صورت گرفته است. امام می نویسد: «لولا أن العظمة و القهر مختلفّ فیهما اللطف و الرحمة لما أفاق موسی علیه السلام من غشوته» (امام خمینی، ۱۳۶۵: ۳۲).

نتیجه

آنچه در مطالعه گونه نگاه تفسیری عرفا به آیه «لن ترانی» و آیات مشابه آن در قرآن که درخور توجه عرفانی می‌باشند و شمار آنها نیز اندک نیست، بیش از هر چیز جلوه‌گری می‌نماید، روی آوردن به تأویل و بهره‌جستن از سخن رمزی و اشاری است. البته در این مسیر تمام تلاش عارفان بر آن است تا خود را از غوطه‌ور شدن در منجلاّب تفسیر به‌رأی برهانند و همسویی خویش را با افواه عموم مؤمنان از کف نهند. قرآن در نظر ایشان کتاب توحید است که هر کس بسان صیادی بنا به استعداد و زبردستی خود می‌تواند از آن بهره‌برد. آیه لن ترانی نیز از این قاعده فراگیر مستثنا نیست.

تمایز آرای عرفا با مفسران دیگر در نوع برداشت تفسیری‌شان از این آیه به دلیل همین اختلاف استعدادات و بهره‌های وجودی است. آیه لن ترانی در نظر عرفا مراتب فنا و بقا و وصول به مقام وحدت را به بشر الهی القا می‌کند؛ آموزه‌ای نغز که هر سالکی باید در مسیر سیر و سلوک خود بدان توجه کند. نخستین نکته‌ای که از این آیه می‌توان استفاده نمود آن است که خداوند بر خلاف مشرب برخی از متکلمین، قابل مشاهده و رؤیت عینی نیست، بلکه او تنها با شهود قلبی و چهره باطنی در ضمیر صیقلی و بی‌زنگار آدمیان رخ می‌نماید. بنابراین درخواست دیدن او با چشم ظاهر خواسته‌ای است که جز لن ترانی پاسخ دیگری نخواهد داشت. نکته دیگر آنکه حقیقت متعال در پس پرده حجاب و با ظهور در مراتب تعینات و افاضه فیض در منازل صدور بر موجودات جلوه می‌کند؛ از این رو حتی تجلیات بی‌واسطه نیز برای خداوند قابل تصور نیست. از این رهگذر است که ذات حق تعالی پیوسته و لایزال در حال تجلی و اقامه فیض است. آنچه در ماجرای لن ترانی، فراروی حضرت موسی قرار گرفت، گونه‌ای جلوه حقیقی الهی بود که اگر مستقیماً بر او وارد می‌شد، بی‌گمان او را رهسپار وادی فنا می‌کرد.

در این میان، اندک‌کاک جبل و صعق موسی در ارتباطی تنگاتنگ با یکدیگر قرار دارد؛ چه اینکه هر دو پس از تجلی قهر و عظمت ربوبی و شهود صفت جلال خداوند فنا یافتند، با این تفاوت که جبل در پی متلاشی‌شدن، جبلت خود را از دست داد و دیگر جبل نشد، اما موسی

پس از بیهوشی، بهبود یافت و به جایگاه متعالی بقا رسید. این همان مقام والای «بقاء بالله بعد الفنا فی الله» است که در عرفان اسلامی بسیار بر آن تأکید می‌شود، برخلاف بسیاری دیگر از مکاتب عرفانی که فراتر از مرحله فنا به منزل دیگری قائل نیستند. با این وصف، گستره فحوای آیه لن ترانی ما را به نظاره آموزه‌های نغز پیرامون مراتب و منازل سیر و سلوک و شهود انوار طریقت در پهنه عرفان نظری و عملی می‌برد که در نوع خود بسیار بدیع و چشم‌نواز است.

پی‌نوشت‌ها

۱. البته این کتاب (تفسیر القرآن) به باور صحیح متعلق به عبدالرزاق کاشانی است، اما از آنجاکه در سال‌های اخیر به نام محیی‌الدین ابن عربی منتشر و معروف شده است، ما در این نوشتار از محتوای این کتاب در ذیل گونه تفسیری ابن عربی پیرامون آیه مورد بحث بهره می‌بریم.
۲. عبدالله عباس گفت: ظهر نوره للجبلی؛ نور او بر کوه طور پیدا شد. ضحاک گفت: حق تعالی بفرمود تا از آن حجاب‌ها چندان نور بتافت که از بینی گاوی برون آید. عبدالله سلام و کعب الاحبار روایت کردند که چندان نور عرش پیدا کرد که به سوراخ سوزن می‌برود. و اینان به لفظ عظمت گفتند. سدی گفت: به مقدار سر انگشتی و مراد انگشت کهن. و رفع کرد این روایت به انس از رسول علیه‌السلام که او این آیت می‌خواند، آنکه انگشت مهین بر بند انگشت کهن نهاد و گفت: این مقدار نور خدای تعالی تجلی فرمود بر کوه، کوه به زمین فرو شد (رازی، ۱۴۰۸، ج ۸: ۳۷۶ و ۳۷۷).
۳. حقائق التفسیر سلمی از چند جهت دارای اهمیت است و همین وجوه اعتبار است که آن را از کتب تفسیری مشابه متمایز می‌سازد: الف) این کتاب گرچه پس از تفسیر القرآن العظیم سهل تستری که نخستین تفسیر عرفانی لقب گرفته، به نگارش درآمده است، اما هم جامع‌تر از آن است و هم از لحاظ محتوایی کهن‌تر از آن؛ زیرا برگرفته از اندیشه برجستگانی است که پیش از سهل تستری می‌زیسته‌اند. بنابراین به جرأت می‌توان گفت حقائق التفسیر، اولین تفسیر عرفانی جامع کتاب وحی است. ب) حقائق التفسیر از آن جهت که دربردارنده سخنان و احادیث امام ششم شیعیان حضرت امام صادق^(ع) می‌باشد، از نگاه شیعه دارای اهمیت است، هر چند بیانات امام^(ع) در آن به شیوه مرسوم در «علم‌الحديث» که محدثان و رجالیون شیعه بسیار بر آن اهتمام می‌ورزند،

- آورده نشده است. شایان ذکر است که سلمی در تفسیر آیه «لن ترانی» از سخنان امام جعفر صادق^(ع) بهره می‌برد. (ج) تفسیر سلمی از آن رو که اقوال و دیدگاه تفسیری صوفیه متقدمی چون ابن عطا، نوری و حلاج را شامل می‌گردد، برای محققان این عرصه نیز واجد اهمیت و اعتبار است.
۴. قال جعفر: الميقات طلب الرؤية. سمع كلاما خارجا عن بشريته و أضاف الكلام إليه و كلمه من نفسية موسى و عبوديته فغاب موسى عن نفسه و فنى موسى عن صفاته و كلمه ربه من حقائق معانيه فسمع موسى صفة موسى من ربه و محمد سمع من ربه صفة ربه فكان أحمد المحمودين عند ربه. و من هنا كان مقام محمد صلعم سدرة المنتهى و مقام موسى الطور. و منذ كلم الله موسى على الطور أفنى صفتها فلم يظهر فيها النبات و لا تمكين لأحد عليها (سلمی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۲۹).
۵. این وجه افتراق در حوزه عرفان اسلامی تحت عنوان «سیر محبی» و «سیر محبوبی» مطرح می‌گردد. سالک در سیر محبی با تکاپو و تلاش خود در طریق سلوک گام می‌زند تا نیل به ماورای طبیعت و مشاهده اسما و صفات جمعی الهی برای او حاصل شود. چنین سالکی را در اصطلاح عرفان «سالک مجذوب» می‌نامند. اما سیر محبوبی با علم اکتسابی به دست نمی‌آید، بلکه سراسر وهبی است؛ زیرا اساس آن تعلق حب ذاتی ازلی حق تعالی به بنده می‌باشد. عرفا سالک سیر محبوبی را «مجدوب سالک» نام نهاده‌اند. از اینجا است که وجه تمایز دو نبی بزرگ الهی، موسای کلیم^(ع) و احمد مصطفی^(ص) آشکار می‌گردد. حضرت موسی^(ع) در لسان قرآن سالک مجذوب است؛ زیرا خداوند متعال درباره او می‌فرماید: لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا يَعْنِي أَوْ خُودَ بِيَدَيْهِ إِذْ قَالَ لِلَّهِ رَبِّي إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْغَالِبِينَ فَلَمَّا أَخَذَتْهُ الْمَلَائِكَةُ بِعَيْنَيْهِ وَ هُوَ مُوَدِّعٌ بِرَبِّهِ فَقَالَ إِنِّي عُودًا (سجده: ۲۳). رسول الله^(ص) مجذوب سالک است؛ بدان رو که رب متعال پیرامون او فرموده است: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ» (اسراء: ۱). یعنی ما او را آوردیم.
۶. لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا بِأَسْطُرِ الْحَقِّ سَبْحَانَهُ سَقَطَ بِسَمَاعِ الْخَطَابِ، فَلَمْ يَتَمَالَكْ حَتَّى قَالَ: أَرْنِي أَنْظِرْ إِلَيْكَ. فَإِنْ غَلَبَتْ الْوَجْدَ عَلَيْهِ اسْتَنْطَقْتَهُ بِطَلَبِ كَمَالِ الْوَصْلَةِ مِنَ الشَّهَادَةِ. وَ يُقَالُ صَارَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ سَمَاعِ الْخَطَابِ بَعِينَ السَّكْرِ فَنَطَقَ مَا نَطَقَ، وَ السَّكْرَانُ لَا يُؤْخَذُ بِقَوْلِهِ. وَ يُقَالُ أَشَدَّ الْخَلْقِ شَوْقًا إِلَى الْحَبِيبِ أَقْرَبَهُمْ مِنَ الْحَبِيبِ هَذَا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَانَ عَرِيقَ الْوَصْلَةِ وَاقِفًا فِي مَحَلِّ الْمَنَاجَاةِ مُحَدِّقًا بِهِ سَجُوفَ التَّوَلَّى غَالِبَةً عَلَيْهِ بِوَادِهِ الْوَجُودِ، ثُمَّ فِي عَيْنِ ذَلِكَ كَانَ يَقُولُ: رَبِّ

أرني أنظر إليك كأنه غائب عن الحقيقة. و لكن ما ازداد القوم شربا إلا ازدادوا عطشا و لا ازدادوا تيما إلا ازدادوا شوقا؛ لأنه لا سبيل إلى الوصلة إلا بالكمال و الحق سبحانه يصون أسرار أصفياه عن مداخلة الملal (قشيري، بی تا: ۵۶۴ و ۵۶۵).

۷. البلاء الذي ورد على موسى بقوله فإن استقر مكانه فسوف تراني أتمّ و أعظم من قوله لن تراني لأن ذلك صريح في الرد و في اليأس راحة. لكنّه لما قال فسوف أطمعه فيما منعه فلمّا اشتد موقفه جعل الجبل دكّا و كان قادرا على إمساك الجبل، لكنّه قهر الأحباب الذي به جرت سنتهم (قشيري، بی تا: ۵۶۷).

۸. ثم الروح بعد وقوع الصعقة على القالب مكشفتة بما هو حقائق الأودية و يكون الحق بعد امتحاء معالم موسى خيرا لموسى من بقاء موسى لموسى، فعلى الحقيقة شهود الحقائق بالحق أتم من بقاء الخلق بالخلق (قشيري، بی تا: ۵۶۶).

۹. شيخ صدوق در باب هشتم کتاب توحيد پيرامون مقوله رؤيت الهی، به روايات عديده‌ای اشاره می‌نماید که مشاهده خداوند را نه با چشم ظاهر و ابزار قیاس بلکه به چشم دل و شهود قلبی امکان پذیر می‌داند (رک به: توحيد الصدوق، باب ما جاء فی الرؤیة). از جمله حدیثی را از امام صادق^(ع) روایت می‌کند که می‌فرماید: «لم تره العيون بمشاهدة العيان ولكن رأته القلوب بحقائق الإيمان لا يعرف بالقياس و لا يدرك بالحواس و لا يشبهه بالناس موصوف بالآيات معروف بالعلامات» (صدوق، ۱۳۹۸: ۱۰۸).

ای کرده طمع به دیدن او	گر خام نه‌ای ز پختگانی
با دیده دل توانی‌اش دید	کز دیده سر نمی‌توانی
«ربّ آرني» چو گفت موسی	بشنید جواب «لن تراني»
	(نورعلی‌شاه اصفهانی)

۱۰. و علی هذا ينبغي أن يكون قوله: ربّ آرني أنظر إليك كان قد صدر عنه في الثلاثين و الإفاقعة بعدها في تتمّة الأربعين و كلمه ربه التکليم في مقام تجلی الصفات، و قوله: ربّ آرني أنظر إليك

بدر عن إفراط شوق منه إلى شهود الذات في مقام فناء الصفات مع وجود البقية (ابن عربى، ١٤٢٢، ج ١: ٢٤٠).

١١. فنقله من حال الشموخ إلى حال الخشوع و الإندكاك و قال (ص) فى الحديث الذى صحّحه الكشف إن الله إذا تجلى لشيء خشع له. فالله متجل على الدوام لأن التغييرات مشهودة على الدوام فى الظواهر و البواطن و الغيب و الشهادة و المحسوس و المعقول، فشأنه التجلى و شأن الموجودات التغيير بالانتقال من حال إلى حال فمما من يعرفه و ممّا من لا يعرفه، فمن عرفه عبده فى كل حال و من لم يعرفه أنكره فى كل حال (ابن عربى، بى تا، ج ٢: ٣٠٤).

١٢. جعله دكاً أى: متلاشياً لا وجود له أصلاً و خرّ موسى عن درجة الوجود فانيا فلماً أفاق بالوجود الموهوب الحقانى عند البقاء بعد الفناء قال سبحانه أن تكون مرثياً لغيرك، مدركا لأبصار الحدثان تبت إليك عن ذنب البقية و أنا أول المؤمنين بحسب الرتبة لا بحسب الزمان، أى: أنا فى الصف الأول من صفوف مراتب الأرواح الذى هو مقام أهل الوحدة و ذلك مقام الاصطفاء المحض (ابن عربى، ١٤٢٢، ج ١: ٢٤٠).

١٣. این تفسیر (التفسیر الاشارى و الصوفى) البته با اضافات و تکمله ای که عارف شهیر، علاء الدوله سمنانى بر آن افزوده است، کامل ترین و جامع ترین تفسیر عرفانى اسلام است.

١٤. و لما جاء موسى لميقاتنا و كلمه ربه يعنى و لما حصل على بساط القرب تتابع عليه كاسات الشراب من صفو الصفات و دارت أقداح المكالمات و أثر فيه لذاذات الكلمات فطرب و اضطرب إذ سكر من شراب الواردات و تساكر من سماع الملاحظات فى المخاطبات، فطال لسان انبساطه عند التمكن على بساطه و عند استيلاء سلطان الشوق و غلبات دواعى المحبة فى الذوق، ربّ أرنى أنظر إليك قبل هيهات أنت فى بعد الإثنينية منكوب و بحجب جبل الأنانية محجوب و إنك إذا نظرت بك إلىّ لن ترانى لأنه لا يرانى إلا من كنت له بصرا فبى يبصر ولكن انظر إلىّ الجبل جبل الأنانية فإن استقرّ مكانه عند التجلى فسوف ترانى بصرا أنانيتك فلماً تجلّى ربه للجبل جبل أنانيته جعله دكاً فانيا كان لم يكن و خرّ موسى صعقا بلا أنانية و كان ما كان بعد أن بان ما بان فأشرفت الأرض بنور ربه (زمر: ٦٩) و جاء الحق و زهق الباطل إن الباطل كان زهوقا (إسراء: ٨١) و لو

لم يكن جبل أنانية النفس بين موسى الروح و تجلى الرب لطاش في الحال و ما عاش و لولا القلب كان خليفته عند الفناء بالتجلى لما أمكنه الافاقة و الرجوع إلى الوجود فافهم جدا، و لو لم يكن تعلق الروح بالجسد لما استسعد بالتجلى و لا بالتحلى تفهم إن شاء تعالى. فلما أفاق من غشية الأنانية بسطوة تجلى الربوبية قال موسى بلا هويته سبحانهك تنزيها لك من خلقك و اتصال الخلق بك تبت من أنانيتي إليك إلى هويتك بك و أنا أول المؤمنين بأنك لا ترى بالأنانية و لا ترى إلا بنور هويتك بك (به نقل از حقی بروسوی، بی تا، ج ۳: ۲۳۶ و ۲۳۷).

۱۵. اهمیت مشارق الدراری زمانی افزون تر می گردد که بدانیم محتوای آن در اصل تقریری از

تدریس ها و تعالیم صدرالدين قونوی، برجسته ترین شارح آرا و نظریات ابن عربی است.

۱۶. البحر المديد یکی از متأخرین تفاسیر عرفانی اسلام است که احمد بن محمد بن عجبیه آن را در

سده سیزدهم به نگارش در آورده است و تفسیر آیات سوره حمد تا سوره قمر را دربر دارد. این

کتاب را چند سال پیش یک محقق مصری به نام احمد عبدالله قرشی در قاهره منتشر کرد.

۱۷. فلما تجلّى ربّه للجبل أي: جبل العقل بحيث طمس نوره بنور شمس العرفان و خرّ موسى صعقا أي:

ذهب وجوده فی وجود محبوبه و حصل له الزوال فی مکان الفناء و السكر فلما أفاق و رجع إلى

البقاء تمسک بمقام العبودية و الأدب مع الربوبية فقال: سبحانهك تبت إليك من رؤية جبل الحس

قبل شهود نور المعنى و أنا أول المؤمنين بأن نور المعاني خلف رداء الأواني لا يدرك إلا بعد

الصعقة (ابن عجبیه، ۱۴۱۹، ج ۲: ۲۵۸).

۱۸. إن الكتاب التكويني الإلهي و القرآن الناطق الرباني أيضا نازل من عالم الغيب و الخزينة المكونة

الإلهية مع سبعين ألف حجاب لحمل هذا الكتاب التدويني الإلهي و خلاص النفوس المنكوسة

المسجونة من سجن الطبيعة و جهنمها و هداية غرباء هذا الديار الموحشة إلى أوطانها، وإلا فإن

تجلّى هذا الكتاب المقدس و المكتوب السبحاني الأقدس بإشارة من إشارات و غمزة من غمزاته

برفع بعض الحجب النورية للسموات و الأرضين لاحتقرت أركانها أو للملائكة المقربين لاندكّت

إنبياتها... فهذا الكتاب التكويني الإلهي و أوليائه الذين كلّمهم كتب سماوية، نازلون من لدن حكيم

عليم و حاملون للقرآن التدويني. و لم يكن أحد حاملا له بظاهره و باطنه إلا هؤلاء الأولياء

المرضيين... إعلم أنه كما أن للكتاب التدوينى الإلهى بطونا سبعة باعتبار و سبعين بطنا بوجه لا يعلمها إلا الله و الراسخون فى العلم و لا يمسخها إلا المطهرون من الأحداث المعنوية و الأخلاق الرذيلة السيئة و المتحلون بالفضائل العلمية و العملية و كل من [كان] تنزهه و تقدسه أكثر كان تجلّى القرآن له أكثر و حظّه من حقائقه أوفر، كذلك الكتب التكوينية الإلهية الأنفسية و الآفاقية حذوا بالحدو و نعلا بالنعل. فإن لها بطونا سبعة أو سبعين لا يعلم تأويلها و تفسيرها إلا المنزهون عن أرجاس عالم الطبع و أحداثها و لا يمسخها إلا المطهرون فإنها أيضا نازلة من الرب الرحيم. فجاهد أيها المسكين فى سبيل ربك و طهر قلبك و اخرج من حيلة الشيطان و ارق و اقرأ كتاب ربك و رتله ترتيلا و لا تقف عند قشره و لا تتوهم أن الكتاب السماوى و القرآن النازل الربانى لا يكون إلا هذا القشر و الصورة، فإن الوقوف عند الصورة و العكوف على عالم الظاهر و عدم التجاوز الى اللبّ و الباطن احترام و هلاك و أصل أصول الجهالات و أسّ أساس إنكار النبوات و الولايات (امام خمينى، ١٣٦٥: ٥٨ و ٥٩).

منابع

- قرآن كريم
- ابن عجيبة، ابوالعباس احمد بن محمد. (١٤١٩)، البحر المديد فى تفسير القرآن المجيد، قاهره: حسن عباس زكى.
- ابن عربى، محبى الدين. (١٤٢٢)، تفسير ابن عربى، بيروت: دار إحياء التراث العربى.
- _____ . (بى تا)، الفتوحات المكية فى معرفة الأسرار المالكية و الملكية، بيروت: دار صادر.
- _____ . (١٣٧٠)، فصوص الحكم، تهران: الزهراء.
- جندى، مؤيد الدين. (بى تا)، شرح فصوص الحكم، بى جا: بى نا.
- حقى بروسوى، اسماعيل. (بى تا)، تفسير روح البيان، بيروت: دار الفكر.
- امام خمينى، روح الله. (١٣٧٠)، آداب الصلاة، تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى.

- _____ . (۱۴۱۰)، *تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الأنس*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- _____ . (۱۳۷۵)، *تفسیر سوره حمد*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____ . (۱۳۷۷)، *شرح حدیث جنود عقل و جهل*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____ . (۱۳۶۵)، *شرح دعاء السحر*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____ . (بی تا)، *صحیفه امام*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____ . (۱۳۷۶)، *مصباح الهدایة إلى الخلافة و الولاية*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____ . (۱۴۰۸)، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، مشهد: آستان قدس رضوی.
- _____ . (۱۳۶۹)، *حقائق التفسیر*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- _____ . (۱۳۸۲)، *گلشن راز*، تهران: زوار.
- _____ . (۱۳۹۸)، *التوحید*، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- _____ . (۱۳۷۹)، *مشارق الدراری فی کشف حقائق الدر (شرح تائیه ابن فارض)*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- _____ . (بی تا)، *لطائف الإشارات*، مصر: هیئة المصرية العامة للكتاب.
- _____ . (۱۳۷۸)، *مجموعه آثار حکیم صهبا*، اصفهان: کانون پژوهش.
- _____ . (۱۳۶۵)، *الکافی*، تهران: دار الکتب الإسلامية.
- _____ . (۱۳۸۹)، *دیوان اشعار*، تهران: منوچهری.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.